

# حکم ترجمه در نماز از نظر مذاهب اسلامی

حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد نجفی \*

## چکیده

در این مقاله مسئله ترجمه قرآن و اذکار نماز، از چهار جنبه مورد بررسی قرار گرفته است.

در مورد مسئله اول، یعنی ترجمه قرآن کریم، تاریخچه بحث در عصر کنونی ذکر و آرای مخالفان و موافقان مطرح می‌شود.

مسئله دوم، یعنی اکتفا به ترجمه در قرائت نماز، فتوای مشهور علمای اسلام - اعم از شیعه و اهل سنت - عدم جواز است و تنها ابوحنیفه فتوا به جواز داده است. دلیل مشهور علما و نیز دلیل ابوحنیفه در این بخش ذکر می‌شود.

در مورد مسئله سوم، یعنی اکتفا به ترجمه اذکار واجب در نماز، از این امر بحث می‌شود که مشهور فقهای مسلمانان نیز آن را جایز نمی‌دانند و عمده دلیل ایشان، انصراف و جمود بر ظواهر ادله است.

بحث در مورد مسئله چهارم که بحث اصلی مقاله است، یعنی انضمام ترجمه به متن عربی نماز، در هفت وجه برای عدم جواز آن مطرح می‌گردد و در ادامه به همه این وجوه پاسخ داده می‌شود. در ادامه مقاله به ادله جواز انضمام ترجمه پرداخته شده و ادعای انصراف این ادله به زبان عربی مورد نقد قرار گرفته است. نتیجه بحث، جواز اصل ترجمه قرآن و عدم جواز اکتفا به ترجمه در مورد اذکار واجب نماز، اعم از قرائت و دیگر اذکار، و جواز انضمام ترجمه حمد و دیگر آیات متضمن ذکر یا دعاست.

واژه های کلیدی: ترجمه قرآن، ترجمه نماز، عربی، ذکر، دعا.

اخیراً برخی از فضیله‌های کشور اندونزی که در مدرسه عالی امام خمینی (ره) به تحصیل اشتغال دارند مسئله‌ای را مطرح نموده‌اند که در آن کشور مورد توجه قرار گرفته است. مسئله این است: آیا شرعاً می‌توان به اذکار عربی نماز، اعم از قرائت و دیگر اذکار، ترجمه آن را ضمیمه نمود؟ از آنجا که این مسئله کار برد وسیعی در میان مسلمانان غیر عرب و بلکه حتی عربها دارد، به نظر رسید که بررسی این مسئله از نظر فقهی جهت پیشبرد مباحث علمی و توسعه آگاهی دانش‌پژوهان مفید باشد.

گفتنی است که غرض از این مبحث، تنها بررسی علمی و فقهی مسئله است، نه بیان فتوا، و هرکس از نظر علمی باید به مرجع تقلید خویش مراجعه نماید. همچنین غرض از این مبحث توجیه تعصبهای نژادی نیز نیست تا موافقان ترجمه به ملی‌گرایی و ضدیت با عرب و زبان عربی متهم شوند و یا همچنان که اظهار داشته‌اند، ترجمه قرآن را تلاش برخی عجمهای مرتد برای تسهیل ارتداد قوم خویش و کنار گذاشتن قرآن کریم تلقی کنیم.<sup>۱</sup> در مبحث علمی، این گونه اتهامها جایگاهی ندارد. به علاوه، طرف مقابل هم می‌تواند مخالفان ترجمه را به تعصب نژادی و عرب زدگی متهم کند.

طهری

### مسئله اول: آیا ترجمه قرآن - در نماز یا بیرون آن - جایز است؟

برای روشن شدن مسئله اشاره کوتاهی به تاریخچه بحث و اقوال علما مفید به نظر می‌رسد. مبدأ روشنی برای این بحث در دست نیست و آنچه بیشتر مطرح بوده، اکتفا به ترجمه قرآن در نماز است که از ابوحنیفه (متوفای ۱۵۰ ق) نقل شده است، نه بحث جواز ترجمه. البته اوج بحث ترجمه و اختلافات شدید در آن در قرن اخیر در ترکیه آغاز گشت و به مصر و شوروی سابق کشیده شد و در جهان اسلام، مخصوصاً در مصر، مباحثات علمی در سطح وسیعی بر روی آن صورت گرفت.

افرادی مثل خواجه عبد الله انصاری<sup>۲</sup> و جار الله زمخشری<sup>۳</sup> در تفسیر کشاف و بیضاوی<sup>۴</sup> در انوار التنزیل و اسماعیل حقی مفسر بزرگ ترکیه<sup>۵</sup> و شیخ مصطفی براغی، شیخ الازهر،<sup>۶</sup> و محمد فرید وجدی، صاحب دائرة المعارف قرن بیستم<sup>۷</sup>، و دیگران به این بحث پرداخته‌اند. فرید وجدی می‌گوید: تعطیل کردن قرآن از ترجمه حرفی باعث می‌شود که اسلام، قرآن باورانی از ملل اروپایی به دست نیابد و به ملل شرقی محدود گردد.<sup>۸</sup> در مقابل، بزرگان دیگری از اهل سنت به مخالفت با این امر پرداخته‌اند؛ از جمله زرکشی (م ۷۴۵ ق) در البحر المحیط<sup>۹</sup> و جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱ ق)<sup>۱۰</sup> و مفتی حنفی حسن بن عمار (م ۱۰۶۹ ق). وی در رساله خود

آورده است: کتابت قرآن به فارسی حرام است. تنها کتابت تفسیر و ترجمه هر حرفی از آنها با عربی جایز است و کسانی که عربی نمی‌دانند نمازشان بدون قرائت صحیح است.<sup>۱۱</sup>

محمی‌الدین نووی (م ۷۶۶عق) از فقهای بزرگ شافعی در کتاب المجموع گوید: بنا به مذهب ما قرائت قرآن به غیر زبان عربی جایز نیست، خواه بتواند عربی بخواند یا ناتوان باشد، خواه در نماز یا در غیر نماز و این قولی است که جمهور علما از جمله مالک و احمد و ابو داود بر آن‌اند.<sup>۱۲</sup>

سرانجام اندیشمندان معاصر، مانند محمد رشید رضا و همچنین شیخ محمد عبده، فتوا به حرمت ترجمه قرآن داده‌اند و بلکه دانشمند اخیر، مصادره قرآنهای مشتمل بر ترجمه را واجب دانست. محمد رشید رضا نیز در المنار و دیگر نوشته‌های خود به شدت به مخالفت پرداخت،<sup>۱۳</sup> چرا که این کار را در مسیر صدمه زدن به اسلام و حذف قرآن می‌پنداشت.

اختلافات میان علما چندان شدت گرفت که شیخ الازهر به منع ورود قرآنهایی که همراه آن ترجمه هندی بود فتوا داد و دولت مصر به استناد این فتوا از ورود آنها به مصر جلوگیری کرد. همچنین بنا به فتوای فقهای لبنان از ورود ترجمه انگلیسی به لبنان جلوگیری شد. تا آنکه بالاخره در سال ۱۹۳۶ دولت مصر با صدور تصویب نامه‌ای دایر بر اینکه معانی قرآن کریم باید رسماً ترجمه شود و پیشوایان دانشگاه الازهر با کمک وزارت فرهنگ مأمور این کار باشند، موافقت خود را با این امر اعلام داشت. با موافقت الازهر و فتوای علما این کار تحقق یافت؛

گرچه نزاع میان موافقان و مخالفان همچنان باقی بود.<sup>۱۴</sup>

اما در میان علمای شیعه مخالف مشهوری با این مسئله ذکر نشده است، بلکه فقهای معاصر عملاً از این حرکت استقبال نموده‌اند و حتی برخی از ایشان، مثل آیت‌الله میلانی و آیت‌الله خویی (قده) بر برخی ترجمه‌ها تقریظ زده‌اند.<sup>۱۵</sup> برخی از مراجع فعلی نیز اقدام به ترجمه قرآن نموده‌اند و مهم‌تر از همه آیت‌الله کاشف الغطاء، ترجمه قرآن را لازم و بر کسانی که توان ترجمه را دارند، واجب و لازم دانسته است، زیرا تبلیغ دین و دعوت اسلام، به ترجمه قرآن وابسته است.<sup>۱۶</sup>

### صور مسئله عدم جواز ترجمه

بعد از بیان اقوال مختلف در مسئله به بیان مختصر ادله طرفین می‌پردازیم و قبل از آن در مورد صور مسئله و احتمال پای موجود در مورد عدم جواز ترجمه توضیحی می‌دهیم.

۱. مراد از عدم جواز ترجمه قرآن این است که چون ترجمه قرآن امکان ندارد، پس هیچ ترجمه‌ای را نمی‌توان ترجمه قرآن دانست.<sup>۱۷</sup>
۲. ترجمه قرآن ممکن است، اما هرگز جایگزین قرآن در همه ابعاد نخواهد شد.

۳. ترجمه قرآن در نماز کافی نیست.
۴. ترجمه قرآن هر چند به صورت جزئی و در غیر نماز و بدون اینکه جایگزین کتاب الله شود نیز جایز نیست؛ مثلاً چاپ قرآن با ترجمه آن جایز نیست.
- اکنون باید دید کدام یک از این صور قابل تأیید است و کدام یک قابل تأیید نیست.

### ۱. صورت اول: عدم امکان ترجمه

ممکن است منظور از عدم جواز ترجمه قرآن، عدم امکان آن باشد؛ همچنان که از ادله بسیاری از مخالفان ترجمه استفاده می‌شود. برخی اعجاز بودن الفاظ قرآن را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند که با ترجمه قابل انتقال نیست.<sup>۱۸</sup> برخی نور بودن قرآن را مطرح ساخته‌اند، زیرا در قرآن آمده است: «انزلنا الیکم نوراً مبیناً».<sup>۱۹</sup> برخی روح الهی بودن قرآن را به مقتضای: «وَحِینَا الِیکَ رُوحاً مِنْ اَمْرِنَا»<sup>۲۰</sup> مطرح کرده‌اند و گفته‌اند نورانیت و روحانیت قرآن با ترجمه قابل انتقال نیست. همچنین قرآن، گذشته از موارد ذکر شده، دارای آهنگ بی نظیر و غیر قابل تقلید و لحن دلنشین است که انسان را دگرگون می‌کند.<sup>۲۱</sup> و این تأثیر هرگز در ترجمه موجود نمی‌باشد.

محتوای قرآن نیز از چنان جامعیت و دقتی برخوردار است که هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند حاوی فشرده مطالب مهم آن، به ویژه از نظر دقت در تعابیر به کار رفته در استنباط احکام باشد. مثلاً در آیه مبارکه و ضو تعبیر «و امسحوا برئوسکم»<sup>۲۲</sup> آمده است و فقهاء شیعه و شافعی و اوزاعی و ثوری و ابوحنیفه در روایتی - از باء در «برئوسکم» استفاده کرده‌اند که مسح قسمتی از سر کافی است.<sup>۲۳</sup>

بالاخره مجموعه این امتیازها سبب گشته که عده‌ای از مترجمان زبر دست قرآن، به ترجمه ناپذیری قرآن اعتراف کنند. مثلاً محمد مارمادوک پیکتال، مسلمان انگلیسی الاصل و مسلط به زبان و ادبیات عرب که سالها در کشورهای اسلام با مسلمانان ارتباط داشته، می‌گوید: قرآن را نمی‌توان ترجمه کرد و این عقیده علما و فقهای قدیم و نویسندگان حاضر است و ترجمه وی تقریباً برگردانی لفظی است و تلاشی هر چه تمام‌تر برای در آوردن آن در قالب زبانی فصیح، اما علی‌رغم آن همه سعی و تلاش، این کار، قرآن مجید نیست. لذا ایشان کار خود را به جای ترجمه، معنا و مفاد قرآن نامیده است.<sup>۲۴</sup> نظر پرفسور آربری<sup>۲۵</sup> و پرفسور ایزوتسوی ژاپنی نیز همین است.<sup>۲۶</sup>

مستشرق فرانسوی پس از تجلیل از قرآن می‌گوید: اگر قرآن ترجمه شود، قسمت اعظم ملاحظه کلام و قدرت و تأثیر خاص آن از بین می‌رود.<sup>۲۷</sup> استاد ابوالقاسم پاینده نیز معتقد است ترجمه

طرح

سال چهارم - شماره ۱۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴

قرآن چنان که باید محال است.<sup>۲۸</sup> استاد احمد آرام هم گفته است: قرآن ترجمه بردار نیست و حتی از لحاظ اسلوب با زبان عربی امروز و هیچ روز دیگر هم شباهت ندارد.<sup>۲۹</sup>

باری، اگر منظور از عدم جواز ترجمه قرآن، عدم امکان آن باشد، یعنی ترجمه قرآن با همه ابعاد آن امکان ندارد، این سخنی قابل دقت است و بیش از آنکه عقلی و نظری باشد، تجربی است. نکته مهم آن است که مراد از ترجمه تنها برگردان معانی کلمات قرآن به زبان دیگر است، نه دیگر جهات موجود در قرآن یا هر کلام مترجم دیگر. مثلاً نور یا روح بودن یا آهنگ دلنشین داشتن قرآن، اساساً ربطی به ترجمه ندارد تا مانع آن شود، زیرا از مقوله مدلول الفاظ نیست.

آری، این نکته قابل انکار نیست که هر چه گفتار یا نوشتاری از دقت و ترکیب و فصاحت و بلاغت و علمیت بیشتر و از سبک و نظم ویژه‌ای برخوردار باشد، به همان نسبت، ترجمه آن نیز سخت‌تر است و نیاز به دقت بیشتر خواهد داشت. اما این جامعیت معنوی و دقت در تعبیر و حتی اعجاز الفاظ، هرگز ترجمه را به سر حد غیر ممکن نمی‌رساند؛ به ویژه که اعجاز قرآن در ترکیبی از لفظ و معنای آن است.

ترجمه تنها به جنبه معنوی و معنای قرآن نظر دارد. گذشته از همه این امور، عدم امکان ترجمه قرآن به صورت کامل، مانع ترجمه آن به نحو متعارف نیست؛ همان گونه که امروزه مرسوم است و به طور نسبی مفاهیم قرآن را منتقل می‌کند.

### صورت دوم: ترجمه قرآن، قرآن نیست

صورت دوم بحث عدم جواز ترجمه قرآن به معنای عدم جایگزینی ترجمه در جایگاه قرآن در همه ابعاد است. به نظر می‌رسد که نظر بسیاری از کسانی که ترجمه قرآن را جایز نمی‌دانند به همین صورت ناظر باشد. بر این اساس، ترجمه قرآن هر قدر هم که کامل باشد، هرگز نمی‌تواند قرآن تلقی شود؛ چرا که حقیقت قرآن عبارت از مجموعه‌ای از الفاظ عربی با معنای خاص و نظم و ترکیب مخصوص است که احکام مخصوصی همچون اعجاز در بیان، حرمت مس آن بدون طهارت، استحباب تدبیر در آیات آن، استحباب قرائت آن، خواص جسمی یا روحی و لطافت بیان و دلنشین بودن آهنگ و جذابیت تأثیر دارد.

چگونه می‌توان ترجمه قرآن را قرآن دانست، با آنکه قرآن خود مکرر تصریح می‌کند که به زبان عربی است: «بلسان عربی مبین». «لذا می‌بینم که فخر رازی به آیه مبارکه: «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله»<sup>۳۱</sup> استدلال می‌کند که اگر ترجمه قرآن مثل قرآن بود، کلام خدا تکذیب می‌شد.<sup>۳۲</sup>

به گونه‌ای که مشاهده می‌شود نظر بسیاری از مخالفان ترجمه قرآن، متوجه جایگزین کامل ترجمه است که اگر چنین باشد، سخن صحیحی است. هرگز هیچ ترجمه‌ای قرآن نیست و هیچ مسلمانی نیز از صدر اسلام تا کنون، از قرآن جز همان کلام الله خاص عربی مشهور در نزد مسلمانان نمی‌فهمیده است.

### صورت سوم: آیا ترجمه قرآن در نماز کافی است؟

این مسئله در امر دوم به تفصیل بیان می‌شود.

### صورت چهارم: جواز ترجمه بدون جایگزینی قرآن

صورت چهارم این است که ترجمه قرآن حتی به صورت جزئی و در غیر نماز و بدون جایگزینی کتاب الله جایز نیست. اگر منظور مخالفان ترجمه این صورت باشد، مسئله‌ای است که نه عقل و نه شرع با آن موافق نیست. از نظر عقلی، یکی از راههای پیشبرد یک مکتب، به ویژه در عصر ما که عصر ارتباطات است. همین ترجمه قرآن و دیگر کتابهای اسلامی برای دیگر ملل است. سیره عقلا نیز بر آن جاری است. این ادعا و مانند آن، که در مورد کتاب خداوند، این کار امکان پذیر نیست، مقبول نمی‌افتد. اصولاً چرا نتوان مثلاً «بسم الله الرحمن الرحیم» را به دیگر زبان ترجمه کرد. آیا صرف قرائت قرآن، بدون ترجمه، برای ملت‌های که حرفی از قرآن نمی‌فهمند فایده‌ای دارد؟ آیا باید با تفاسیر گوناگون و حجیم سخن گفت، ولی از جملات ترجمه گونه پرهیز کرد؟

از نظر شرعی نیز پیامبر اکرم (ص) برای همه مردم مبعوث شده است: «قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً»<sup>۳۳</sup> معقول‌ترین راه تبلیغ دعوت اسلام، ترجمه مفاهیم آن به زبان مردم است. پیامبر اکرم (ص) مأمور شده است که مردم را به وسیله قرآن انداز کند: «و لا تذکرکم به و من بلغ»<sup>۳۴</sup> انداز دیگر ملل نیز جز با زبان خودشان نمی‌شود. اصولاً فرق چندانی میان تفسیر و ترجمه هم نیست و ترجمه نیز یکی از مصادیق تفسیر است؛ زیرا تفسیر همان کشف معانی و بیان مراد از لفظ است؛ همچنان که محقق کرکی فرموده است: ترجمه قرآن، تفسیر قرآن است نه قرآن.<sup>۳۵</sup>

### ادله حرمت ترجمه و پاسخ آن

برخی گفته‌اند: تبلیغ و دعوت اسلام و انداز مردم به وسیله قرآن بوده است. پیامبر (ص) قرآن را ترجمه نکرد و اجازه ترجمه هم نداد، صحابه، خلفا و پادشاهان مسلمانان هم چنین نکرده‌اند.<sup>۳۶</sup> این گفته سخن صحیحی نیست، زیرا دلیلی وجود ندارد که ثابت کند مسلمانان بعد از

طرح

سال چهارم - شماره ۱۳ و ۱۴ - بهار و تابستان ۸۴

نفوذ و انتشار اسلام، از ترجمه قرآن برای غیر مسلمانان استفاده نکرده باشند؛ بلکه بر عکس از برخی قرائن خلاف آن استفاده می‌شود. مثلاً ابن سعد می‌نویسد: هر یک از فرستاده‌های پیامبر (ص) به خوبی زبان کشوری را که به آن اعزام می‌شد می‌دانست.<sup>۳۷</sup> یا روایت شده که پیامبر اکرم (ص) کاتب خود زید بن ثابت را واداشتند تا زبان عبری و سریانی فرا گیرد و او در مدت کوتاهی این دو زبان را آموخت.<sup>۳۸</sup> آیا اینان برای بیان چیزی غیر از اسلام و احکام آن که عمدتاً آیات قرآنی بوده است، این زبانها را یاد می‌گرفتند؟ در جریان نامه پیامبر اکرم (ص) به نجاشی، پادشاه حبشه، که آیاتی از قبیل «هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس»<sup>۳۹</sup> و آیه مبارکه «قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق»<sup>۴۰</sup> را در بر داشت، می‌بینیم که عمر بن امیه، فرستاده حضرت، نامه را به زبان نجاشی قرائت کرد.<sup>۴۱</sup>

اما اینکه پیامبر اکرم (ص) قرآن را ترجمه نکرده، شاید به جهت عدم نیاز به آن در زمان حضرت بوده است، زیرا اسلام هنوز چندان توسعه نیافته بود. اما اینکه گفته شد حضرتش اجازه ترجمه هم نداد، بی دلیل است، زیرا مگر در تاریخ روایتی در کسب اجازه از حضرت آمده است که حضرت پاسخ منفی داده باشد؟!

اما اینکه گفته‌اند: صحابه قرآن را ترجمه نکرده‌اند. باید گفت: اولاً عدم ترجمه قرآن به صورت مجموعه و کامل غیز از عدم ترجمه اجزای آن است و ثانیاً شاید در آن دورانها نیاز جدی به ترجمه قرآن احساس نمی‌کرده‌اند. ثالثاً فعل صحابه تا وقتی متکی به قرآن و سنت نباشد حجت نیست همچنین هیچ روایتی از صحابه مبنی بر عدم جواز ترجمه قرآن، حکایت نشده است. در ضمن، اگر بنا بود فعل و ترک صحابه تا ابد معیار تصمیم‌گیرها باشد، باید تدوین حدیث و یا ایجاد مدرسه و بسیاری از بر نامه‌های رایج عقلایی را منع کنیم. رابعاً سرخسی در مبسوط می‌گوید: روایت شده:

ان الفرس كتبوا الی سلمان - رضی الله عنه - «ان یتکب لهم  
 الفاتحة بالفارسیة فکانوا یقرئون ذلک فی الصلاة حتی لانت السنهم  
 للعریة»<sup>۴۲</sup>

اینکه خلفا و پادشاهان مسلمان نیز این کار را نکرده‌اند، می‌تواند دارای جهاتی باشد. حس برتری جویی تژادی و نیز ترویج و تحکیم حکومت اسلامی خود با اشاعه زبان عربی که سبب استحاله فرهنگ ملل دیگر می‌شود، می‌تواند از جمله این دلایل باشد. گذشته از این، افعال اینان ارتباطی با حجیت شرعی ندارد.

از آنچه گفته شد ظاهر می‌گردد که ترجمه قرآن مجید برای تبلیغ و ترویج دین اسلام نه تنها ممنوع نیست، بلکه تلاشی نیکو و مشکور است و چه بسا در مرحله‌ای واجب نیز باشد؛

همچنان که کاشف الغطا(قده) فرموده است: ترجمه‌ای که معانی را به زبان دیگر بر می‌گرداند، یک ضرورت است و بر کسانی که توان ترجمه را داشته باشند، واجب و لازم است، زیرا تبلیغ دین و دعوت اسلام به آن بستگی دارد. ۴۳

## ترجمه قرآن و حکم ثانوی آن

آنچه تاکنون گفته شد، در مورد حکم اولی ترجمه قرآن کریم بود، اما برخی از مخالفان ترجمه، در میان ادله خود مسائلی را ذکر کرده‌اند که مربوط به حکم ثانوی می‌شود و عمده آن چنین است:

۱. زبان عربی شعار اسلام و مسلمانان است.

۲. ترجمه قرآن و جایگزین کردن آن به جای قرآن مجید روشی است که استعمارگران برای بیگانه کردن مسلمانان با اسلام و قرآن در کشورهای اسلامی چون ترکیه و شوروی سابق، به کار گرفتند تا از یک طرف با زنده کردن روح ملی‌گرایی، همبستگی آنان را با مسلمانان از بین ببرند و از سوی دیگر، عظمت و تأثیر عمیق معنوی قرآن را با ترجمه‌های سست و تحت‌اللفظی در هم بشکنند و مسلمانان را با اصل قرآن و مفاهیم عالی آن بیگانه سازند. ۴۴

می‌دانیم که مسئله توطئه دشمنان اسلام بر ضد اسلام و مسلمانان، امری است بسیار جدی و خطرناک که باید در هر زمانی به مناسبت شرایط و با ابزارها و وسائل مناسب با آن مقابله شود. اگر واقعاً احساس شود که دشمنان اسلام می‌خواهند از راه ترجمه میان مسلمانان تفرقه بیندازند و یا از عظمت اسلام بکاهند، قطعاً باید جلوی این توطئه گرفته شود؛ همان گونه که در مسائلی مانند تاریخ اسلام و تعطیلی جمعه و دیگر امور که شعار اسلام است باید اقدام شود؛ هر چند جزء واجبات اولیه نباشد. اما این اقدام، مقطعی و مخصوص دوران توطئه است نه یک حکم دائمی. آنچه مورد نظر و حربه دشمنان است، جایگزینی ترجمه به جای قرآن بوده است. اما تلفظ مردم به ترجمه، به همراه خواندن اصل آن و یا کتابت ترجمه قرآن همراه اصل آن، نباید مشکلی داشته باشد، مگر آنکه در شرایطی مقدمه کنار گذاردن اصل قرآن باشد.

## مسئله دوم: اکتفا به ترجمه در قرائت نماز

این مسئله از قدیم‌الایام مورد بحث بوده است. فقهای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت، عموماً ترجمه قرآن را در نماز جایز نمی‌دانند، و تنها ابوحنیفه از اهل سنت، این کار را جایز می‌داند. علامه حلی(قده) گوید: اجماع علمای اسلام، از امامیه و اهل سنت، بر خلاف ابوحنیفه است، بلکه هیچ یک از مقلدان ابوحنیفه، اعم از عرب و عجم، به این فتوای او عمل نکرده است. ۴۵ اهل سنت نیز همان گونه که علامه تذکر می‌دهد، عربیت را در قرائت نماز لازم

طبری



می‌دانند،<sup>۴۶</sup> و تنها ابوحنیفه است که قائل به جواز ترجمه در قرائت نماز شده است.<sup>۴۷</sup> گرچه برخی ادعا کرده‌اند که ابوحنیفه از این فتوا عدول کرده است،<sup>۴۸</sup> ولی هیچ مدرک معتبری بر این ادعا اقامه نکرده‌اند. باید گفت که اگر این عدول ثابت بود حتماً منتشر می‌شد. البته می‌دانیم که اختلاف ابوحنیفه با مشهور علمای اسلام در مبحث قرائت نماز در دو مسئله است: عربی خواندن آن؛ لزوم خواندن سوره حمد. ابوحنیفه در هر دو مسئله با مشهور علما مخالفت کرده است. وی خواندن هر آیه‌ای از قرآن را، هر چند کوتاه باشد و به هر زبانی باشد، کافی می‌داند.<sup>۴۹</sup> بنابراین، به نظر ابوحنیفه کافی است که در نماز به جای سوره حمد به فارسی بگویند: دو باغ سر سبز که ترجمه آیه مبارکه «مدهامتان» است.<sup>۵۰</sup>

### دلیل لزوم عربی خواندن فاتحة الكتاب

عمده دلیل علمای اسلام بر لزوم عربی خواندن سوره حمد این است که آنچه به حکم آیه مبارکه «فاقرئوا ما تیسر من القرآن»<sup>۵۱</sup> و به حکم «لا صلاة له الا ان یقرء بها (فاتحة الكتاب)»<sup>۵۲</sup> و مانند آن، مأمور به است، خواندن قرآن و سوره مبارکه حمد است. می‌دانیم که قرآن به زبان عربی نازل شده است، همان گونه که فرموده است: «انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون».<sup>۵۳</sup> این نیز واضح است که قرآن کریم با الفاظ خود معجزه است و هرگز ترجمه قرآن، قرآن نیست؛ همان گونه که تفسیر و توضیح شعر امرء القیس و اعشی را نمی‌توان قرائت اشعار ایشان دانست.<sup>۵۴</sup> بنا بر این، دستور به قرائت سوره حمد یا حتی آیه‌ای از قرآن، به معنای خواندن عین الفاظ عربی آن است. ابن قدامه از اهل سنت می‌گوید: قرآن عربی است و اگر به غیر عربی بیان شود، قرآن نخواهد بود.<sup>۵۵</sup>

ابوحنیفه برای نظر خویش به آیه مبارکه «ولأنذرکم به و من بلغ»<sup>۵۶</sup> تمسک کرده است. بیان او این است که به حکم آیه مذکور، پیامبر اکرم (ص) همه مردم، اعم از عرب و عجم، را با قرآن انذار می‌کند و انذار هیچ گروهی محقق نمی‌شود مگر با زبان خودشان.<sup>۵۷</sup> چون پیامبر اکرم (ص) مأمور است همه مردم را به وسیله قرآن انذار کند و انذار غیر عرب با قرآن جز با ترجمه آن معنا ندارد، معلوم می‌شود که انذار با ترجمه قرآن نیز انذار به قرآن است؛ پس ترجمه قرآن هم قرآن شمرده شده است.

پاسخی که به استدلال ابوحنیفه داده شده این است که انذار به قرآن با قرائت قرآن فرق دارد، زیرا انذار از مقوله انتقال معنای لفظ است، و انذار غیر عرب به وسیله قرآن که کتاب عربی است، جز با انتقال معنای قرآن با الفاظ آن زبان معنا ندارد. اما در بحث قرائت قرآن، سخن از خواندن است، و

خواندن کلام عربی، به تلفظ الفاظ عربی است؛ همچنان که خواندن قرآن که کتاب عربی خاصی است به تلفظ عین الفاظ آن است لذا بر قرائت ترجمه قرآن، قرائت قرآن صادق نیست. ۵۸

توضیح آنکه هر کلامی دارای دو جهت است: ۱. الفاظ خاصی که از گوینده آن صادر می شود. ۲. معانی خاصی که توسط آن الفاظ به دیگری القا می شود. با توجه به همین دو جهت است که گاهی ترجمه یک کلام را می توان عین آن کلام دانست و گاهی نمی توان. مثلاً هر گاه شما در صدد بیان معانی القا شده توسط کسی باشید، اما عین الفاظ او را به کار نبرید یا با زبان دیگری همان معانی را بفهمانید، بر گفته شما صدق می کند که این سخن فلانی است و او این گونه گفت، قرآن چنین می گوید، یا پیامبر اکرم (ص) چنین فرمود. لذا مشهور میان محدثان جواز نقل به معنا در احادیث است؛ با اینکه محدث و راوی، آن حدیث را به عنوان «قال رسول الله (ص)» یا «قال الامام (ع)» به معصوم نسبت می دهد. ولی هرگاه غرض شما، بیان کلمات و الفاظ یک کتاب یا جمله باشد، هرگز نمی توان ترجمه آن کلام و بلکه نقل به معنای آن کلام را، هر چند به همان زبان باشد، همان کتاب یا جمله نامید؛ همان گونه که در اشعار چنین است.

به همین جهت است که در سیره عقلا نیز گاهی به ترجمه کتابی، عنوان همان کتاب اطلاق می شود؛ مثلاً درباره ترجمه المیزان می گویند: این مطلب در تفسیر المیزان است؛ زیرا غرض نقل عین الفاظ نیست، بلکه بیان کتابی است که مفاهیم آن تفسیر را القا می کند.

نتیجه آنکه هرگاه هدف گوینده تنها نقل مفاهیم یک کلام یا کتاب باشد، می تواند سخن خود را همان کلام یا کتاب تلقی کند و به گوینده یا کتاب نسبت دهد. اما هرگاه هدف گوینده نقل خصوصیات لفظی یک کلام باشد، قطعاً نمی تواند تعابیر خود را همان کلام منقول عنه حساب کند. با این معیار از آنجا که مفاهیمی همانند انذار و ابلاغ بر انتقال معانی استوار است، بر ترجمه قرآن نیز انذار به قرآن و ابلاغ به قرآن صدق می کند. مفاهیمی مانند ذکر خدا و دعا و مناجات با حضرت حق نیز همین گونه است. آنچه در مورد قرائت نماز، مورد امر است، قرائت قرآن و یا قرائت فاتحه الکتاب است، و قرائت قرآن به معنای تلفظ عین آن الفاظ صادر شده به عنوان قرآن است. لذا هرگز نمی توان به ترجمه آن اکتفا نمود. آری، اگر کسی حقیقت قرآن را همان معانی القا شده بداند و الفاظ را قالبها و ابزارهایی هرچند اعجاز گونه برای تفهیم آن معانی بشمارد، قرائت قرآن در نظر او هر لفظی خواهد بود که آن معانی را تفهیم کند، و ترجمه قرآن به هر زبانی، چه رسد به نقل به معنای آن به زبان عربی، قرائت قرآن خواهد بود.

ولی این نظر هرگز صحیح نیست، چرا که قرآن نام مجموعه ای از الفاظ است که از نظر فصاحت و بلاغت و یا جهات دیگر، به عنوان اعجاز میان مسلمانان شناخته شده است و هرگز به

طرح

صرف معانی قرآن، قرآن گفته نمی‌شود. به همین جهت است که شیخ طوسی (ره) می‌گوید: هر که معنای قرآن را قرآن بداند، بر خلاف اجماع حکم کرده است.<sup>۵۹</sup>

ممکن است توهم شود که اگر چه قرآن، مجموعه‌ای از الفاظ خاص است، اما غرض و هدف از خواندن قرآن در نماز یا غیر نماز، همان توجه به معانی قرآن است و این غرض با ترجمه قرآن نیز محقق می‌شود.

ولی این توهم نیز باطل است، زیرا هیچ دلیلی ارائه نشده است که ملاک از قرائت قرآن، تنها توجه به معانی آن است، بلکه ظاهر امر به قرائت قرآن و فاتحه‌الکتاب، خصوصیت داشتن عین الفاظ اعجاز کلام خداوند است. در غیر این صورت، اگر صرف توجه به معانی ملاک باشد، می‌باید بتوان بدون تلفظ و صرفاً با احضار معانی، نماز را برگزار کرد و چه بسا دیگران هم بگویند: هدف اصلی عمل به قرآن است و اصلاً نیازی به قرائت و یا احضار معانی و یا حتی نماز هم نیست، بلکه یاد خداوند معیار است! حضرت رضا(ع) فرمود: به این جهت مردم دستور دارند که در نماز قرآن بخوانند تا قرآن مهجور و متروک نگردد.<sup>۶۰</sup>

### مسئله سوم: حکم اکتفا به ترجمه اذکار واجب در نماز

آنچه ذکر شد، در مورد قرائت قرآن در نماز بود، اما اینکه آیا اذکار واجبه نماز مثل ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسبیحات را می‌توان به غیر عربی خواند؟ مسئله دیگری است. مشهور میان فقهای مسلمان، اعم از امامیه و اهل سنت، این است که عربی بودن را در اینها و بلکه عربی صحیح را لازم می‌دانند.<sup>۶۱</sup> برخی برای مسئله ادعای اجماع بلکه ضرورت نموده‌اند.<sup>۶۲</sup> عمده ادله این مسئله نیز همان گونه که برخی گفته‌اند: انصراف ادله به عربی<sup>۶۳</sup> و یا جمود بر ظاهر ادله، علاوه بر اجماع بلکه ضرورت است.<sup>۶۴</sup> شما می‌توانید وجوه دیگری مثل فعل و مداومت پیامبر اکرم(ص) و معصومان(ع) و سیره مسلمانان و یا دلیل احتیاط را ضمیمه نمایید. در ضمن باید به کثرت مسلمانان غیر عرب و سختی ادای صحیح کلمات عربی برای آنان توجه کنیم و اینکه با این حال، معهود نیست کسی فتوا به جواز اکتفا به ترجمه داده باشد.

ما در بحث آینده مطالبی را بیان خواهیم کرد که ارتباط زیادی با این مسئله خواهد داشت. ولی ذکر این نکته لازم است که افرادی مثل ابوحنیفه که در قرائت قرآن به ترجمه آن اکتفا می‌کنند، به طریق اولی باید در اذکار نماز به ترجمه آن اکتفا کنند؛ به ویژه که شبهه مذکور در قرائت قرآن و احتمال خصوصیت داشتن الفاظ در این مسئله نیست، چرا که ذکر الله با هر زبانی محقق می‌شود.

## مسئله چهارم: ترجمه نماز در نماز به صورت انضمامی

این مسئله که هدف اصلی این تحقیق است، جواز ترجمه قرآن و دیگر اذکار در نماز، به همراه قرائت عربی آن است. قبل از بیان وجوه مسئله باید دانست تا آنجا نویسنده تتبع کرده است، در میان کلمات شیعه و اهل سنت وجوهی که می‌تواند برای عدم جواز ترجمه قرآن به همراه قرائت عربی آن بیان شود، چند چیز است. که به بررسی آن می‌پردازیم:

### ۱ توقیفی بودن نماز

می‌دانیم که نماز عبادتی خاص است که از جانب شارع مقدس، اختراع و بیان شده است و طبیعی است که می‌باید در شناخت اجزا و شرایط و موانع آن به شارع مقدس رجوع نمود. همچنین می‌دانیم که هرگز از شارع مقدس، در قول و فعل، در مورد ترجمه قرآن در نماز چیزی وارد نشده است. محقق ثانی(قده) در بحث فارسی خواندن قنوت می‌گوید: «لان العبادة متلقاة من

الشارع و لم یعهد ذلک.»<sup>۶۵</sup> یا صاحب حدائق در رد جواز قنوت به فارسی می‌گوید: عبادت توقیفی است و باید به همان مقدار که شارع ترسیم کرده اکتفا شود.<sup>۶۶</sup> در پاسخ باید گفت: اگر منظور از توقیفی بودن نماز، این است که هیچ عمل و ذکر را نباید بدون اجازه خاص شارع در نماز انجام داد، این ادعا دلیل ندارد. اگر منظور این است که انجام کاری در ضمن عبادت به نیت جزء و شرط در عبادت، دلیل می‌خواهد، سخن صحیحی است، ولی فرض بحث در گفتن ترجمه به نیت جزء نیست، چرا که فاتحه‌الکتاب را به نیت جزء به عربی خوانده است.

اگر مراد این است که انجام هر کاری در ضمن عبادت، به هر نحوی، هر چند به نیت جزء نباشد، نیاز به دلیل دارد، سخن صحیحی است، ولی این سخن اختصاص به عبادت یا نماز ندارد؛ زیرا هر عملی که از مکلف صادر می‌شود نیاز به اجازه شرع دارد؛ هر چند این اجازه از حکم عقل نیز کشف شود. و در آینده، خواهیم گفت که ترجمه قرآن و اذکار نماز، همگی ذکر و دعا و مناجات است که دلیل خاص بر جواز آن حتی در نماز موجود است.

همچنین اگر هیچ دلیلی اجتهادی هم بر جواز موجود نمی‌بود، ادله برائت مثل «رفع مالا یعلمون» و یا «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی» در مقام کافی بود؛ همچنان که صدوق(قده)

در بحث قنوت فارسی به آن تمسک نموده است.<sup>۶۷</sup>

طهری

## ۲. سیره معصومان(ع)

در روایات و تاریخ معهود نیست که پیامبر اکرم و ائمه اطهار(ع) ذکر را در نماز به غیر عربی خوانده باشند و اگر می بود قطعاً مشهور می شد. در پاسخ باید گفت: صرف فعل یا عدم انجام فعلی از معصوم علیه السلام، دلیل بر وجوب یا عدم جواز آن نیست، چرا که ممکن است عملی مثل بلند کردن دستها به هنگام تکبیر الاحرام مستحب باشد و معصوم(ع) همواره آن را انجام دهد اما واجب نباشد، و یا عملی را دائماً ترک کند، زیرا انجام آن مرجوح است یا نیازی به آن نیست؛ هر چند انجام آن جایز باشد. این مطلب به ویژه در مسئله ما جریان دارد، زیرا معصومان(ع) عرب زبان هستند و معنا ندارد که همراه قرائت عربی به ترجمه آن هم بپردازند.

از آنچه گفته شد وجه قائل در کلام صاحب جواهر(قده) آشکار می شود که فرموده است: از ممارست احوال شارع در عبادات، خواه واجب یا مستحب و در معاملات و ایقاعات و دیگر امور، می توان ادعای قطع کرد که غیر عربی اعتبار ندارد.<sup>۶۸</sup> گر چه ایشان این سخن را برای عدم اعتبار غیر عربی گفته است نه عدم جواز، ولی قابل مساعدت نیست؛ زیرا از سیره شارع مقدس در تکلم به عربی، عنایتی بر اختصاص تأدیه عبادت به زبان عربی، به ویژه در معاملات، فهمیده نمی شود. آیا این شگفت آور نیست که شارع مقدس بر خلاف سیره همه عقلا که با زبان خویش به انجام معاملات می پردازند، عربیت را لازم بدانند، اما حتی در یک روایت به آن اشاره ای نداشته باشد؟! بلکه برعکس در مورد اذکار نماز- واجب یا مستحب - و یا معاملات، به گونه ای تعبیر کرده اند که بر هر لغتی قابل تطبیق است؛ چرا که عناوینی مثل ذکر الله و یا تسبیح خداوند و یا تشهد و صلوات و یا دعا بر هر زبانی قابل تطبیق است.

## ۳. سیره متشرعه

تا آنجا که ما اطلاع داریم، خواندن اذکار نماز به صورت عربی و بدون انضمام ترجمه بوده است و اگر برخی گزارشها در مورد ترجمه اذکار در نماز درست باشد، مخصوص معذورین است نه به صورت انضمامی.<sup>۶۹</sup> در پاسخ باید گفت: این گونه سیره ها که صرفاً نشان دهنده اقدام مسلمانان بر انجام عملی با کیفیت خاصی است، در صورتی کاشف از حکم شرعی است که احتمال منشأ دیگری برای آن نباشد. ولی آیا مسئله ما این گونه است؟ به نظر نمی رسد چنین باشد. اصولاً مسلمانان و بلکه عرف عام جامعه بشری در این گونه مسائل تابع جو غالب و رایج جامعه دینی خویش اند و این عمل به مرور زمان تبدیل به ارتکاز آنها می گردد، با آنکه در آغاز تنها به عنوان یک فرد راجح و یا مباح مطرح بوده است. مثلاً قنوت در نزد شیعه و یا بلند کردن

دستها؛ به هنگام تکبیرة الاحرام نزد همه مسلمانان چنین است. آدمیان اندک اندک بعد از انس گرفتن با شیوه خاصی از یک عمل، تصویر ذهنی خاصی از آن پیدا می‌کنند که آن عمل به ویژه عبادت را مساوی با همان تصویر ذهنی خویش می‌پندارند.

این گونه برداشتها که از آن به ارتکاز متشرعه هم تعبیر می‌شود، نمی‌تواند پایه حکم شرعی باشد و چه بسا همین ارتکازها به ناحق سبب انصراف نزد فقیه گردد، در حالی که باید به منشأ این ارتکاز توجه کرد که آیا ناشی از حکم شرع است یا از تداوم یک عمل و انس با آن. آری، اگر این ارتکاز در زمان صدور حکم سبب انصراف باشد قابل تمسک است. ما می‌دانیم با آنکه مشهور میان فقهای امامیه قنوت به فارسی را جایز دانسته‌اند و به جز سعد بن عبد الله، مخالف صریحی ذکر نشده است<sup>۷۰</sup> و یا مشهور میان فقها آن است که در غیر اذکار واجب و مستحب خاص، ذکر و دعا در هر جای نماز به هر زبانی جایز است،<sup>۷۱</sup> ولی هرگز سیره متشرعه بر این جاری نشده است، و بلکه چه بسا اگر کسی قنوت یا دیگر اذکار مستحب را به غیر عربی بگوید، در نزد آنان مستنکر نیز هست؛ همچنان که برخی نیز به همین جهت در مسئله توقف نموده‌اند.<sup>۷۲</sup> بنابر این صرف تحقق سیره بر کیفیت عملی، به سلب یا ایجاب، تا وقتی احتمال دواعی گوناگون برای التزام به آن محقق است، کاشف از نشأت گرفتن آن از دستور شارع نیست. البته شاید بتوان با تأمل در سیره متشرعه عدم اکتفا به ترجمه را مأخوذ از شارع دانست؛ اگر چه این امر نیز نیاز به دقت دارد.

طهری

سال چهارم - شماره ۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴

#### ۴. اجماع

یکی از وجوه در مسئله ما اجماع است. ممکن است ادعا شود که جواز قرائت ترجمه قرآن و اذکار در نماز بر خلاف اجماع فقهاست و هیچ کس به آن فتوا نداده است، زیرا جواز آن از کسی روایت نشده است. ولی این وجه تمام نیست، زیرا این امر چنان که عنوان کردیم، در میان فقها مطرح نبوده است، یعنی فقها معمولاً به بحث جواز و عدم جواز اکتفا به ترجمه قرآن و یا دیگر اذکار در نماز پرداخته‌اند و آن را ممنوع دانسته‌اند. اما مسئله انضمام ترجمه که مورد بحث ماست اصلاً مطرح نشده است و فتوایی بر خلاف یا وفاق از قدام سراج نداریم. اگر فقیهی یا فقهایی نیز آن را منع کرده باشند و یا احياناً اجماعی هم در کار باشد، از آنجا که مسئله از مسائل تفریعیه و اجتهادیه است و در این گونه موارد گمان قوی بر اعمال نظر از جانب فقها می‌رود، هرگز کاشف تبدی از حکم شرعی نیست. اصولاً چگونه می‌توان ممنوع بودن انضمام ترجمه را به فقها نسبت داد، با آنکه مشهور فقهای ما قنوت به فارسی را جایز می‌دانند.<sup>۷۳</sup> در ضمن اینان هر گونه ذکر و

دعا را در نماز جایز شمرده‌اند و قطعاً در معنای ذکر و دعا، زبان خاصی دخالت ندارد. در دعای عرفه از سید شهید (ع) آمده است: «الیک عجت الاصوات بصنوف اللغات.»<sup>۷۴</sup> شکی نیست که ترجمه سوره حمد و اذکار نماز، مثل متن عربی آن، ذکر الله و دعاست. البته اکتفا به ترجمه قرآن در نماز و یا ترجمه اذکار واجب و یا اذکار معینه نزد فقها محل کلام است و مشهور آن را منع کرده‌اند.

### ۵. ادله متابعت

از دلایلی که برای ممنوعیت ترجمه قرآن و اذکار نماز اقامه می‌شود، مسئله لزوم تبعیت از پیامبر اکرم (ص) است که در آیات به نحو عام و در روایت در مورد نماز به نحو خاص وارد شده است. قرآن کریم می‌فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر.»<sup>۷۵</sup> یا می‌فرماید: «فامنوا بالله و رسولہ النبى الامى الذی یؤمن بالله و کلماته و اتبعوه لعلکم تهتدون.»<sup>۷۶</sup> به حکم آیه مذکور، متابعت از نبی مکرم (ص) واجب است و شکی نیست که حضرتش در نماز از کلمات غیر عربی استفاده نمی‌کرده است. اما دلیل خاص در مورد نماز، روایت معروف است که فرمود: «صلوا کما رأیتونی اصلی.»<sup>۷۷</sup> سعد بن عبدالله نیز برای ممنوعیت دعای فارسی در نماز به همین حدیث تمسک کرده است.<sup>۷۸</sup>

در پاسخ به این استدلال پاسخ‌هایی داده شده است. نخست اینکه ترجمه قرآن و اذکار نماز، از مصادیق ذکر و دعاست که در شرع مقدس - حتی در نماز - به آن ترغیب شده است. بنابر این، بیان آن در نماز با ادله متابعت تنافی ندارد و بلکه مقتضای جمع میان ادله است. دوم این است که متابعت، به معنای انجام عمل مثل عمل دیگری با تمام شرایط و خصوصیات است و از جمله خصوصیات عمل، وجه آن، یعنی وجوب یا استحباب و مانند آن شمرده می‌شود. هر جا که وجه عمل مشخص نباشد، اتباع جز به گونه احتیاط ممکن نیست. در بحث ترجمه در نماز، چون معلوم نیست چرا پیامبر اکرم (ص) آن را ترک کرده است و آیا به خاطر حرمت بوده یا کراهت یا عدم نیاز و یا امور دیگر، نمی‌توان آن را ممنوع دانست.

ولی این پاسخ کامل نیست، چرا که معنای آن این است که هرگاه پیامبر اکرم (ص) کاری را انجام داد و شما دانستید که آن کار را به قصد وجوب انجام داده، واجب است آن را انجام دهید، با آنکه بعد از فهم وجوب عمل، نیاز به دلیل اتباع نیست. ظاهر آیه این است که نفس فعل از رسول الله (ص) را محور فهم احکام قرار داده است. اصولاً قصد وجه، یعنی وجوب یا حرمت، جزء شرایط عمل نیست تا متابعت مبتنی بر فهم آن باشد. سخن این است که به حکم ظاهر آیه که

و جوب اتباع از پیامبر اکرم (ص) است و اطلاق نیز دارد، هر آنچه را پیامبر اکرم (ص) انجام داده باید انجام داد، یعنی واجب است و هر آنچه را حضرتش ترک کرده، باید ترک کرد، یعنی حرام است. این قاعده اولیه است، مگر آنکه خلاف آن ثابت شود.

جواب صحیح آن است که این اطلاق قطعاً مراد نیست، زیرا فقیهی را سراغ نداریم که به صرف فعل یا ترک پیامبر اکرم (ص) آن عمل را واجب یا حرام بداند، بلکه در این گونه موارد معمولاً می‌گویند فعل اعم از وجوب است و به برائت تمسک می‌کنند، مگر آنکه کنار فعل، نکته دیگری مثل مداومت بر فعل یا ترک باشد که جنبه وجوب یا حرمت را نشان دهد و گرنه واجبات و محرمات باید دهها و صدها برابر کنونی باشد.

گذشته از اشکال فوق، می‌پرسیم: آیا دستور به اتباع، شامل مستحبات و ترک مکروهات هم می‌شود یا خیر؟ اگر امر برای وجوب باشد، قطعاً شامل اینها نیست، در حالی که ذهن و ارتکاز هر متشرعی نمی‌پذیرد که گفته شود: متابعت از پیامبر اکرم (ص) در مستحبات لازم نیست. این خود قرینه‌ای است که مراد از وجوب اتباع معنای دیگری است. بنابر این یا باید امر به اتباع را به معنای صرف رجحان که اعم از وجوب و استحباب است بدانیم و برای تشخیص وجوب یا استحباب و یا حرمت و کراهت از قرائن کمک بگیریم و یا آیه مبارکه ارشاد به حجیت سنت رسول الله (ص)، قول و فعل و تقریر، باشد، یعنی هر فعل یا ترکی که پیامبر (ص) به عنوان واجب یا حرام و مانند آن انجام داد یا به آن دستور داد، باید از حضرت پذیرفته شود.

گویا آیه مبارکه می‌خواهد این توهم را باطل کند که پیامبر اکرم (ص) بشر است و ممکن است در اعمال و رفتار و گفتار خویش دچار لغزش گردد، و فقط متابعت از او در آنچه از جانب خداوند ابلاغ می‌کند واجب است. بنابر این وجه نیز تا وقتی حضرتش به کاری امر یا از آن نهی نکرده، یا وجه فعل یا ترک فعل از ایشان معلوم نگشته، متابعت واجب نیست.

حتی اگر ملتزم شویم که وجوب اتباع از حضرت به معنای وجوب هر فعلی است که حضرتش انجام داده است، در مواردی این را باید گفت که احتمال دیگر ملاکات و اغراض غیر شرعی در آن قوی نباشد، و گرنه امور عادی و یا اموری که احتمال دخل مزاج یا شرایط خاصی در آن می‌رود، شامل حکم متابعت نیست.

بحث تکلم به زبان عربی نیز از این موارد است، چرا که این مسئله ممکن است به جهت عرب بودن حضرت باشد، نه به جهت رجحان زبان عربی؛ همچنان که عدم استفاده از ترجمه در نماز، شاید به خاطر عدم احساس نیاز به آن - با وجود قرائت عربی و فهم آن - باشد، نه به جهت ممنوعیت یا مرجوحیت آن در نماز. این گونه موارد مشمول وجوب اتباع و حتی استحباب آن هم نیست.

طهر

سال چهارم - شماره ۱۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴



## دلیل روایی

مخالفان به حدیثی از پیامبر(ص) نیز استناد جسته‌اند. در این باره می‌گوییم: حدیث «صلوا کما رأیتُمونی اصلی» به جز کتاب عوالی در کتابهای امامیه ذکر نشده است.<sup>۷۹</sup> این حدیث از نظر سندی نیز تمام نیست؛ گر چه میان فقهای فریقین مشهور است و چنان که گفتیم، علامه حلی(قده) دلیل سعد بن عبد الله از متقدمان قرن سوم را بر عدم جواز قنوت به فارسی، همین حدیث ذکر نموده است.<sup>۸۰</sup> و بسیاری نیز آن را ارسال مسلمات دانسته‌اند.<sup>۸۱</sup>

همچنین می‌دانیم که نماز حضرت قطعاً مشتمل بر مستحبات کثیره‌ای از اذکار و افعال بوده است و تعیین آن نیاز به قرینه دارد که مفقود است. آیت‌الله حکیم(قده) می‌فرماید: مشار الیه در حدیث شریف، فرد خارجی نماز است و معلوم است که خصوصیات آن، همگی در نماز دخیل نیست و قرینه‌ای بر تعیین بعضی از آن نیست. پس معلوم می‌شود این کلام، دارای قرینه‌ای بوده که محدوده را مشخص می‌کرده، ولی به دست ما نرسیده است و لذا مجمل است.<sup>۸۲</sup>

ولی چه بسا بتوان در پاسخ گفت: نماز پیامبر اکرم(ص) مشتمل بر چهار نوع اجزا و شرایط بود:

۱. اموری که می‌دانیم و می‌دانستند قطعاً جزء نماز نیست، مثل نماز در لباس خاصی از نظر رنگ یا جنس یا مکان و....

۲. اموری که هر چند به تصریح حضرت یا قرائن می‌دانیم و می‌دانستند که جزء نماز یا شرایط آن است، مثل وضو و رکوع و سجود و....

۳. اموری که هر چند با قرائن می‌دانستند که از مستحبات نماز یا مکروهات است.

۴. اموری که پیامبر اکرم(ص) در نماز انجام داده یا ترک نموده و نمی‌دانیم آیا واجب است یا حرام یا مستحب و مکروه.

حال می‌گوییم: چه اشکالی دارد در موارد اخیر به این حدیث تمسک کنیم و آن را واجب بدانیم و یا اگر پیامبر آن را ترک کرده، ترک آن را لازم بدانیم؛ به ویژه در مورد اعمالی که پیامبر اکرم(ص) به طور منظم انجام می‌داده و یا ترک می‌نموده است.

پاسخ صحیح آن است که بعد از فرض تمامیت سند حدیث، توجه به این نکته که ترجمه قرآن در اذکار نماز، مصداق ذکر و دعاست و ذکر و دعا - همچنان که خواهد آمد - در نماز تجویز شده است، این حدیث شریف را تفسیر می‌کند که نخواندن این امور در نماز توسط رسول‌الله(ص) از جهت عدم جواز نبوده، بلکه به سبب جهت دیگری مثل عدم نیاز و یا مرجوحیت برای عرب زبانان و مانند آن بوده است؛ بلکه شاید بتوان گفت پاسخ چهارمی که در دلیل متابعت بیان کردیم، در مورد این حدیث هم که مصداقی از متابعت مطلقه است جاری می‌شود.

## ۶. احتیاط

شبهه‌ای نیست که احتیاط ایجاب می‌کند از هر گونه کلام غیر عربی، هر چند ذکر و دعا، در نماز اجتناب شود، زیرا احتمال عدم جواز آن که سبب قطع نماز است می‌رود؛ چون احتمال انصراف ادله جواز به عربی وجود دارد. اما رعایت این احتیاط، مانند دیگر موارد احتیاط، واجب نیست. اگر استدلال به دلیل احتیاط برای استحباب ترک کلام غیر عربی در نماز باشد خوب است، اما اگر برای ایجاب آن باشد، همچنان که شیخ طوسی (قده) مکرر به آن در مسئله اکتفا به ترجمه در نماز تمسک فرموده است،<sup>۸۳</sup> کامل نیست. زیرا برگشت این احتیاط به قاعده اشتغال است که با وجود دلیل - عموم و امکان یا اصل برائت - مجالی برای آن نیست. چه بسا حتی بتوان استحباب احتیاط را در این مسئله مورد تردید قرار داد، زیرا نسبت ادله استحباب احتیاط با ادله استحباب ذکر مطلقاً یا در نماز، عموم من وجه است، مگر آنکه در اطلاق ادله استحباب به موارد شبهه حرمت تردید شود و گرنه چه بسا عموم ادله استحباب ذکر به جهت توافق با کتاب مقدم خواهد بود.

## ۷. قاطع بودن تکلم در نماز

روایات متعددی از شیعه و اهل سنت وارد شده است که تکلم در نماز را سبب بطلان آن می‌داند. اهل سنت روایت کرده‌اند که حضرت رسول (ص) فرمود: «ان هذه الصلاة لا يصلح فیها شیء من کلام الآدمین».<sup>۸۴</sup> و یا فرمود: «انما صلاتنا هذه تکبیر و تسبیح و قرآن لیس فیما شیء من کلام الناس».<sup>۸۵</sup> در روایات اهل البیت (ع) نیز می‌خوانیم که حضرت صادق (ع) فرمود: «ان تکلمت او صرفت و جهک عن القبلة فاعد الصلاة».<sup>۸۶</sup> در صحیح حلبی آمده است: حضرت در مورد کسی که خون از بینی او آمده، فرمود: «ان لم يقدر علی ماء حتی ینصرف بوجهه او یتکلم فقد قطع صلاته».<sup>۸۷</sup> به این جهت ممکن است توهم شود که ترجمه قرآن و اذکار نماز، از مصادیق تکلم در نماز است و موجب بطلان آن می‌شود به این جهت ممکن است توهم شود که ترجمه قرآن و اذکار نماز، از مصادیق تکلم در نماز است و موجب بطلان آن می‌شود.

در پاسخ باید گفت: گرچه اجماع علمای امامیه بر این است که تکلم عمدی در نماز سبب بطلان آن است.<sup>۸۸</sup> اهل سنت نیز غالباً تکلم عمدی در نماز را سبب بطلان می‌دانند، ولی از مالک بن انس و اوزاعی نقل شده است که گفته‌اند: اگر تکلم به جهت مصلحت نماز باشد، مثل اینکه به امام تذکر دهد یا مانع کسی شود که مقابل او عبور می‌کند، نماز باطل نمی‌شود.<sup>۸۹</sup> حتی از اوزاعی و به روایتی از مالک<sup>۹۰</sup> نقل شده است که تکلم برای مطلق مصلحت، هر چند مربوط به نماز هم نباشد، نماز را باطل نمی‌کند، مثل اینکه به شخص نابینا بگوید: چاه مقابل توست، یا به کسی که اموالش در معرض آتش است، اطلاع دهد.<sup>۹۱</sup>

طهری

فصل چهارم - شماره ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴

بنابر نظر این گروه، طبعاً ضمیمه کردن ترجمه در نماز سبب بطلان نیست؛ هر چند کلام آدمی باشد، زیرا صلاح شخص و به مصلحت نماز است، چون سبب حضور قلب و تذکر می‌شود؛ مگر آنکه منظور آنها از مصلحت، مصلحت ملزمه باشد. به هر حال پاسخ این دلیل چه از نظر شیعه و چه از نظر اهل سنت، این خواهد بود که آنچه ممنوع است کلام آدمی و گفت و گوی عادی است و شامل ترجمه حمد و اذکار نمی‌شود، زیرا این امور مصداق دعا و ذکر و مناجات الهی است. به همین جهت است که حتی کسانی که در قنوت فارسی شبهه کرده‌اند، به ادله حرمت تکلم تمسک نکرده‌اند. حتی مخالفان ابوحنیفه که ترجمه سوره حمد را در نماز جایز نمی‌دانند از این جهت به او اشکال نگرفته‌اند که ترجمه سوره حمد از مصادیق کلام آدمی است؛ بلکه در موارد متعدد تصریح کرده‌اند که ترجمه اذکار و ادعیه، قطعاً آن کلام منهی در نماز نیست و لذا به اصل عدم مانعیت در جواز آن تمسک کرده‌اند.

صاحب جواهر(قده) می‌گوید:

و من هنا و الاصل و ظهور ما دلّ علی مانعیه کلام الأدمیین فی غیر ما یناجی به الربّ و صدق اسم الدعاء قلنا بعدم فساد الصلاة بالدعاء بالفارسیة.<sup>۹۲</sup>

### ادله جواز انضمام ترجمه در نماز

بعد از بیان وجوه هفتگانه‌ای که ممکن بود برای منع انضمام ترجمه به آن تمسک جسته شود و پس از بیان پاسخ آنها، به ادله جواز در این مسئله می‌پردازیم. جواز در این مسئله بر دو دلیل استوار است:

#### ۱. اصل برائت

مقتضای اصل برائت، جواز این عمل و عدم بطلان نماز به آن است، زیرا همچنان که دیدیم، ادله منع از تکلم و یا دیگر وجوه ذکر شده، از این عمل نهی نمی‌کنند.

#### ۲. آیات و روایات

در آیات و روایات متعدد درباره استحباب ذکر الله و دعا و مناجات با حضرت حق، تأکید شده است. برخی از آنها همانند آیات ذکر و دعا مطلقاً به آن ترغیب می‌کنند، مثل آیه: «یا ایها الذین آمنوا اذکرو الله ذکراً کثیراً»<sup>۹۳</sup> و یا آیه مبارکه «ادعونی استجب لکم».<sup>۹۴</sup> در روایات نیز، تأکیدهای فراوانی در مورد ذکر و دعا و حمد و تسبیح و تهلیل و... وارد شده است. بسیاری از این روایات در جلد چهارم وسائل الشیعه، ابواب ذکر و دعا، آمده است. مثلاً حضرت صادق(ع) فرمود:

ما من شيء إلا وله حد ينتهي إلا الذكر فليس له حد ينتهي إليه... فان  
الله عز و جل لم يرض منه بالقليل و لم يجعل له حد ينتهي ثم تلا: يا أيها  
الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً و سبحوه بكرة و اصيلاً.<sup>۹۵</sup>

این دسته از آیات و روایات به عموم یا اطلاق خود، بر استحباب ذکر و دعا در همه موارد -  
از جمله نماز- و به همه زبانها دلالت می‌کنند. ادعای انصراف این ادله به غیر از نماز نیز وجهی  
ندارد، به ویژه با تصریح برخی روایات به این که ذکر خداوند در هر حالی حسن است. در صحیح  
ابو حمزه ثمالی آمده است که حضرت باقر(ع) فرمود: در توراتی که تحریف نشده آمده است که  
موسی از خداوند پرسید: ای پروردگار من، مجالسی برپا می‌شود که من تو را بر تر از آن می‌دانم  
که در آنجا یاد کنم. خداوند فرمود: «یا موسی ان ذکری حسن علی کل حال.»<sup>۹۶</sup>

برخی دیگر از روایات، در مورد ذکر و دعا و مناجات در نماز تأکید می‌کنند. در صحیح علی بن  
مehزیار آمده است: «سألت ابا جعفر(ع) عن الرجل يتكلم في الصلاة الفريضة بكل شيء ينجح به ربه  
قال: نعم.»<sup>۹۷</sup> در صحیح حلبی آمده است: حضرت صادق(ع) فرمود: «كل ما ذكرت الله عز و جل به  
و النبي (ص) فهو من الصلاة.»<sup>۹۸</sup> در مرسله حماد بن عیسی از امام صادق(ع) آمده است: «كل ما  
كلمت الله به في الصلاة الفريضة فلا بأس.»<sup>۹۹</sup> درباره دعا در نماز هم روایات متعدد وارد شده است.

طهر

حضرت صادق(ع) فرمود: «تدعو في الوتر على العدو و ان شئت سميتهم و تستغفر.»<sup>۱۰۰</sup>  
در حدیثی آمده است: عبدالله بن هلال به حضرت صادق (ع) گفت: حال ما دگرگون شده.  
حضرت فرمود: در نماز واجب دعا کن. عرض کرد: آیا جایز است در نماز واجب دعا کنم و حاجت  
دین و دنیا را نام ببرم؟ فرمود: آری، همانا رسول الله(ص) در قنوت بر گروهی به نام آنها و پدران  
و عشایرشان نفرین کرد. علی نیز بعد از او این کار را کرد.<sup>۱۰۱</sup> در روایتی نیز آمده است که حضرت  
امیر(ع) در رکعت دوم نماز مغرب، معاویه و عمرو بن عاص و ابا موسی اشعری و ابا عور سلمی را  
لعنت نمود.<sup>۱۰۲</sup>

سال چهارم - شماره ۱۳ و ۱۴ - بهار و تابستان ۸۴

عموم این روایت شامل هر گونه ذکر و مناجات با خداوند و مکالمه با حضرت حق و دعا  
می‌شود، هر چند به زبان غیر عربی باشد؛ همان گونه که صدوق(قده) به آن برای جواز قنوت  
فارسی در نماز تمسک نموده است.<sup>۱۰۳</sup> ولی بسیاری از فقهای معاصر به این استدلال خرده  
گرفته‌اند که این روایات در مقام بیان مطلب از حیث لغت و زبان نیست، بلکه می‌خواهد آن را از  
نظر مضمون توسعه دهد تا شامل هر حاجتی اعم از دنیوی و اخروی بشود. این نکته در کلام  
صاحب جواهر،<sup>۱۰۴</sup> صاحب حدائق<sup>۱۰۵</sup> و صاحب مستمسک<sup>۱۰۶</sup> آمده است.

اما این اشکال ناتمام است، زیرا شکی نیست که عنوان ذکر الله و دعا و مناجات بر هر زبانی صدق می‌کند و هرگز کسی به اختصاص آنها به زبان عربی تفوه نکرده است. بنابراین وقتی کسی در نماز به هر زبانی خدا را یاد کند یا دعا نماید، قطعاً ذکر الله و دعا بر سخن او منطبق است. روایات هم هر ذکر و مناجات و کلامی را که انسان با خداوند در نماز بگوید، جایز می‌داند. در نتیجه، هر دعا و هر ذکر در نماز با هر زبانی جایز خواهد بود.

اینکه فرموده‌اند: روایات در مقام اطلاق از جهت انواع لغات نیست، در خور بررسی است اگر منظور آن است که روایات فقط در مقام بیان این جهت نیست، درست است. اما اگر مراد این است که فقط در مقام بیان از جهت مضمون است و در مقام بیان دیگر جهات نیست، صحیح نمی‌نماید. زیرا عموم عام یعنی «کل ما ذکر الله...» و مانند آن، مجالی برای این سخن نمی‌گذارد و همه مصادیق ذکر الله را شامل می‌شود، ما حتی اگر قدر متیقن در مقام خطاب را مانع عموم یا اطلاق بدانیم، این مانع در مثل صحیح حلبی که قدر متیقن ندارد، موجود نیست.<sup>۱۰۷</sup> اما ادعای انصراف این روایت به دعا و ذکر عربی، به استناد اینکه اقوال نماز همگی عربی است<sup>۱۰۸</sup> و یا به استناد ممارست احوال شارع در عبادات و معاملات<sup>۱۰۹</sup> و یا به استناد سیره متشرعه بر عربی خواندن همه اقوال نماز به گونه‌ای که غیر عربی خواندن قنوت و دیگر اذکار را ناپه‌نجا می‌بینند،<sup>۱۱۰</sup> هیچ کدام تمام نیست.

لزوم عربیت در برخی اذکار هرگز قرینه بر عدم جواز غیر عربی در نماز نیست و ممارست احوال شارع هم چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. چگونه چنین باشد، با آنکه شارع مقدس عرب زبان است و به اقتضای زبان خویش تکلم می‌کند و مجالی برای ترجمه نزد او نیست تا عدم آن، دلیل بر لزوم عربیت باشد. اما سیره متشرعه و یا استنکار ایشان در مورد اذکار غیر عربی، گرچه قابل انکار نیست، ولی این گونه سیره‌ها و ارتکازات که ناشی از جو غالب و مسلط در جامعه اسلامی است، دلیل بر انصراف ادله نخواهد بود. لذا می‌بینیم که فقهاء به تبع روایات، هر گونه دعایی را برای دین و دنیای خود و دیگران، در حال نماز جایز می‌دانند؛ با آنکه ارتکاز سیره متشرعه هرگز این گونه نیست و مرسوم نیست که در نماز میان حمد مثلاً هر چند به زبان عربی - به نفرین یا دعا برای حوائج خود یا دیگر افراد بپردازند؛ به ویژه در مورد عرب زبانها که این اعمال نزد آنان به کلام متعارف نزدیک است.

شیخ طوسی (ره) می‌فرماید:

يجوز این يدعو لدينه و دنياه و لاخوانه و يذکر من يدعو له من شاء من النساء و الرجال و الصبيان في الصلاة و هو مذهب الشافعي... دليلاً اجماع الفرقه.<sup>۱۱۱</sup> صاحب المجموع از اهل سنت نیز به همین حکم تصریح می‌کند و

آن را مذهب مالک می‌شمرد و سپس می‌گوید: ابوحنیفه و احمد(حنبل) گفته‌اند  
به جز دعای وارد شده که موافق قرآن است، جایز نیست که در نماز دعایی  
بخوانند.<sup>۱۱۲</sup>

ولی ابن قدامه میان دعا برای منافع دنیوی و ما یتقرب به الی الله تعالی تفصیل داده  
است.<sup>۱۱۳</sup> همچنین دیدیم که مشهور میان علما جواز قنوت به فارسی است، با آنکه خلاف سیره  
و ارتکاز متشرعه است. در عروه الوثقی می‌فرماید: «لا بأس بالذکر و الدعاء بغیر العربی ایضاً و ان  
کان الاحوط العربیة». و می‌بینیم که بیش از ده نفر از مراجع بزرگوار که بر عروه حاشیه زده‌اند،  
آن را پذیرفته و تنها اندکی از ایشان اشکال کرده یا احتیاط نموده‌اند.<sup>۱۱۴</sup>

برخی فرموده‌اند: گرچه مقتضای اصالت عدم المانعیه و همچنین مقتضای عدم صدق کلام  
آدمی بر دعای غیر عربی جواز آن در همه حالات نماز است، ولی التزام به این امر مشکل است، زیرا  
فقها و متشرعه بر ترک این کار ملتزم‌اند؛ همان گونه که به ترک مبطلات نماز ملتزم هستند.<sup>۱۱۵</sup>  
سؤال این است که التزام عملی فقها با وجود التزام نظری ایشان بر جواز، چگونه مانع اخذ  
به اصول مذکور و بلکه عمومات و اطلاقات ادله ذکر و دعا در نماز یا مطلقاً می‌شود؟ برخی از  
اعاظم فرموده‌اند: اگر اطلاقات ذکر و دعا شامل غیر عربی هم بشود، باید بتوان اذکار رکوع و  
سجود و مانند آن را که مطلق ذکر در آن واجب شده است به غیر عربی بیان کرد، با آنکه هیچ  
کس به آن ملتزم نیست.<sup>۱۱۶</sup>

در پاسخ اشکال باید گفت: صحیح است که مشهور فقها لازم می‌دانند که اذکار واجب نماز  
به عربی خوانده شود، اما اگر عموم یا اطلاق حکمی در موردی با اجماع یا دلیل دیگر مقید شد،  
چرا نتوان به آن عام یا مطلق در سایر موارد عمل نمود؟ این امر روش فقها در استنباط مسائل  
فقهی است. در مورد بحث ما وقتی مقتضای روایات این است که هر ذکری با هر زبانی در نماز  
جایز است و از این حکم، اذکار واجب به هر دلیل خارج شده است، ما در غیر این موارد به عموم  
روایات عمل می‌کنیم و نتیجه آن، جواز ترجمه قرآن و دیگر اذکار در نماز است. آری، اگر واقعا  
دلیل لزوم عربیت در اذکار واجب، همان وجوه غیر تام در دعا و ذکر به زبان غیر عربی باشد،  
اشکال ایشان وارد است و باید هر دو مورد را جایز دانست. آنچه از مجموعه این مباحث به دست  
می‌آید این است که: قرآن و اذکار واجب نماز باید به عربی خوانده شود، ولی خواندن ترجمه آن  
در کنار عربی، مانعی ندارد. البته در مورد سلام واجب نماز، ترجمه آن باید بعد از عربی باشد.<sup>۱۱۷</sup>

طهری

### پی‌نوشتها:

۱. المغنی، ج ۱، ص ۴۸۱، تعلیق محمد رشید رضا. البته بعید نیست که منظور ایشان افراد خاصی باشند که در زمان ایشان چنین هدفی داشته‌اند. ولی تذکر آن لازم است.
۲. کشف الاسرار، ج ۵، ص ۲۲۶، به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۵۴.
۳. الکشاف، ج ۲، ص ۹۳۵، به نقل از قرآن ناطق، ص ۵۵.
۴. انوار التنزیل، ج ۲، ص ۵۲۴، به نقل از قرآن ناطق، ص ۵۵.
۵. روح البیان ج ۴، ص ۳۹۵، به نقل از قرآن ناطق، ص ۵۵.
۶. ترجمه القرآن و نصوص العلماء، از شیخ شلتوت، به نقل از قرآن ناطق، ص ۵۵.
۷. همان.
۸. همان.
۹. به نقل از قرآن ناطق ج ۱، ص ۷۱.
۱۰. الاتقان ج ۱، ص ۱۴۳، به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۷۱.
۱۱. قرآن ناطق، ج ۱، ص ۱۱۶.
۱۲. همان، ج ۱، ص ۱۲۳.
۱۳. همان، ج ۱، ص ۱۳۰.
۱۴. همان، ج ۱، ص ۱۳۱ با برخی تصرفات.
۱۵. همان، ج ۱، ص ۶۲ و ۶۳.
۱۶. همان، ج ۱، ص ۶۲.
۱۷. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۳۱ - ۳۳۴، به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۱۳۲.
۱۸. الاتقان، ج ۱، ص ۱۴۳؛ در احکام القرآن، ج ۴، ص ۸۷ به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۸.
۱۹. نساء: ۸۱.
۲۰. شوری: ۵۲؛ نحل: ۴؛ غافر: ۱۵.
۲۱. محمد مرامادوک بیکنال به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۸۷.
۲۲. مائده: ۶.
۲۳. قرآن ناطق، ج ۱، ص ۸۱.
۲۴. همان، ج ۱، ص ۸۷.
۲۵. همان، ج ۱، ص ۸۸ و ۸۹.
۲۶. همان.
۲۷. همان، ج ۱، ص ۹۰.
۲۸. همان، ج ۱، ص ۹۲.
۲۹. همان، ج ۱، ص ۹۳.
۳۰. شعراء: ۱۹۲.
۳۱. اسراء: ۸۸.
۳۲. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۳، به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۶۹.
۳۳. اعراف: ۱۵۸.
۳۴. انعام: ۱۹.

۳۵. جامع المقاصد، ج ۲، ص ۲۴۶، به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۹۳.
۳۶. محمد رشید رضا در: المغنی، ج ۱، ص ۴۸۶، پانوشت.
۳۷. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۵۸؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۷۸ و ۲۷۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ السیرة الحلیبیه، ج ۲، ص ۲۷۲ به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۴۲.
۳۸. الاصابة، ص ۵۶۱ به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۴۲.
۳۹. حشر: ۲۳.
۴۰. مائده: ۷۷.
۴۱. قرآن ناطق، ج ۱، ص ۴۴، به نقل از ابن تیم در زاد المعاد، ج ۲، ص ۶۸۶.
۴۲. المبسوط، ج ۱، ص ۳۷.
۴۳. استاد عبدالرحیم؛ رساله القرآن و الترجمة، ص ۴، به نقل از قرآن ناطق، ج ۱، ص ۶۲.
۴۴. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۲۰ - ۳۴۰.
۴۵. تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الخلاف، ج ۱، ص ۱۰۸.
۴۶. المجموع، ج ۲، ص ۳۷۱؛ المغنی، ج ۱، ص ۴۸۶.
۴۷. المغنی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ المبسوط للسرخی، ج ۱، ص ۳۷، بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۱۱۲.
۴۸. المغنی، ج ۱ هاشم ص ۴۸۶.
۴۹. الخلاف، ج ۱، ص ۱۰۸.
۵۰. الرحمن: ۶۴.
۵۱. مزمل: ۲۰.
۵۲. الوسائل، ج ۴، باب ۲۷، «القرائه فی الصلاة» ج ۴.
۵۳. یوسف: ۲.
۵۴. الخلاف، ج ۱، ص ۱۰۹؛ تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۱۳۵.
۵۵. المغنی، ج ۱، ص ۴۶۲.
۵۶. انعام: ۱۹.
۵۷. المغنی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الخلاف، ج ۱، ص ۱۰۸.
۵۸. تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الخلاف، ج ۱، ص ۱۰۸ یا برخی توضیحات.
۵۹. الخلاف، ج ۱، ص ۱۰۹.
۶۰. الوسائل، ج ۴، باب ۱، «القرائه فی الصلاة»، ج ۳.
۶۱. العروة الوثقی در مباحث تکبیر و ذکر رکوع و سجود و تشهد، مستمسک العروة، ج ۶ در همان
- مباحث مذکور؛ المغنی، ج ۱، ص ۵۴۵ و ۴۶۲.
۶۲. المهذب، ج ۷، ص ۹۷.
۶۳. مستمسک، ج ۶، ص ۳۲۸.
۶۴. المهذب، ج ۷، ص ۹۷.
۶۵. به نقل از جواهر، ج ۱۰، ص ۳۷۳.
۶۶. الحدائق الناظرة، ج ۸، ص ۳۷۲.

طرح

نال بهارم - شماره ۱۳ و ۱۴ - بهار و تابستان ۸۶



۶۷ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۱۶.

۶۸ جواهر، ج ۱۰، ص ۳۷۵.

۶۹ برخی نقل کرده‌اند که ایرانیان در آغاز فتح مدائن از سلمان فارسی خواستند تا ترجمه حمد را برای آنها بنویسد تا آنها در مدتی که حمد و سوره را به زبان عربی یاد نگرفته‌اند، در نماز بخوانند، سلمان اجابت کرد و ایرانیان ترجمه حمد را در نماز می‌خواندند (المبسوط للسرخی، ج ۱، ص ۳۷).

۷۰. المستمسک، ج ۶، ص ۴۹۸.

۷۱. همان..

۷۲. المذهب، ج ۷، ص ۱۶.

۷۳. المستمسک، ج ۶، ص ۴۹۸.

۷۴. مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

۷۵. احزاب: ۲۱.

۷۶. اعراف: ۱۵۸.

۷۷. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۶۲؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۷۸. المختلف، ج ۲، ص ۱۹۹.

۷۹. المستند فی شرح العروة، ج ۱۴، ص ۹۹.

۸۰. المختلف ج ۲، ص ۱۱۹.

۸۱. همان، ص ۱۰۰.

۸۲. المستمسک، ج ۶، ص ۵۸.

۸۳. الخلاف، ج ۱، ص ۱۰۹.

۸۴. المغنی، ج ۱، ص ۵۴۸.

۸۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۸۲؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۷.

۸۶. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۱۷۵، باب ۵۲. «قواطع الصلاة»، ج ۱.

۸۷. همان، ج ۶.

۸۸. التمسک، ج ۶، ص ۵۵۱.

۸۹. المغنی، ج ۱، ص ۷۴۰؛ بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۱۹؛ المجموع، ج ۴، ص ۸۵.

۹۰. محقق حلی، در المعتمد، ص ۱۹۵.

۹۱. بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۱۹؛ المغنی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۹۲. جواهر الکلام، ج ۱۰، ص ۴۷۵؛ المذهب، ج ۷، ص ۹۶.

۹۳. احزاب: ۴۱.

۹۴. غافر: ۶۰.

۹۵. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۸۱، باب ۵ «استحباب کثرة الذكر».

۹۶. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۷۷، ابو اب الذکر. باب ۱، ج ۲.

۹۷. وسائل، باب ۱۲، «قواطع الصلاة»، ج ۱.

۹۸. همان، ج ۲.

۹۹. همان، ج ۳.

۱۰۰. همان، ج ۴، ص ۹۱۲، باب ۱۳، ج ۱.
۱۰۱. الحدائق، ج ۸، ص ۳۶۹ از مسطرفات سرائر؛ وسائل، ج ۴، ص ۹۱۳، باب ۱۳، ج ۱، ذیل خیر.
۱۰۲. الحدائق، ج ۸، ص ۳۷۰.
۱۰۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۶.
۱۰۴. جواهر، ج ۱۰، ص ۳۷۵.
۱۰۵. الحدائق، ج ۸، ص ۳۷۱.
۱۰۶. المستمسک، ج ۶، ص ۴۹۹.
۱۰۷. مگر آنکه ضمیر مخاطب در حدیث را به عنوان قدر متیقن در مقام مخاطب شمرده و مانع از اطلاق بدانند، ولی عرفاً چنین نیست.
۱۰۸. المستمسک، ج ۶، ص ۴۹۹.
۱۰۹. جواهر الکلام، ج ۱۰، ص ۳۷۵.
۱۱۰. المذهب، ج ۷، ص ۹۶.
۱۱۱. الخلاف، ج ۱، ص ۱۲۰ مسئله ۱۳۳.
۱۱۲. المجموع، ج ۴، ص ۶۲۴ اگر چه ابن قدامه از ابن منذر نقل کرده که احمد حنبل گفته است: مرد می تواند در نماز برای همه حوائج دنیا و آخرت خود دعا کند: المغنی، ج ۱، ص ۵۴۹.
۱۱۳. المغنی، ج ۱، ص ۵۴۸ و ۵۴۹.
۱۱۴. العروة الوثقی المحشی، ج ۳، ص ۱۳.
۱۱۵. المذهب، ج ۷، ص ۹۶.
۱۱۶. جواهر الکلام ج ۱۰ ص ۳۷۶؛ الحدائق ج ۸، ص ۳۷۲.
۱۱۷. مباحث ذکر شده راهنمای خوبی جهت بررسی شهادت دادن به ولایت ائمه اطهار(ع) در نماز است که توجه اهل نظر را به آن معطوف می داریم؛ گرچه در مقام عمل هرگز نباید از مسیر احتیاط غفلت ورزید. همچنین از ترجمه آیاتی از قرآن که در سوره نماز خوانده می شود و مشتمل بر ذکر یا دعا نیست، باید به جهت شبهه کلام عادی آدمی اجتناب شود.

طهر